

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی-فرهنگی

بهرام رحمانی

۰۶ جون ۲۰۱۹

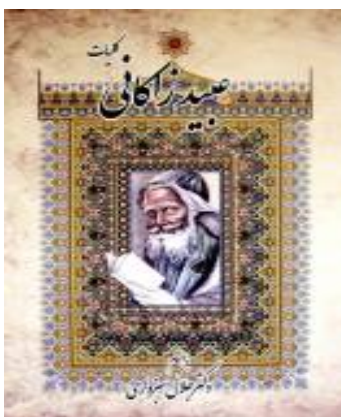
معرفی آخرین نسخه کتاب «کلیات عبید زاکانی»

(به اهتمام دکتر جلال سبزواری)

کلیات عبید زاکانی به اهتمام دکتر جلال سبزواری در سال ۱۳۹۷ - ۲۰۱۸، توسط چاپ و نشر کتاب ارزان در سوئد منتشر شده است. این کتاب، با استقبال خوانندگان روبه‌رو شد و در مدت کوتاهی به چاپ دوم نیز کشید.

دکتر جلال سبزواری، استاد ادبیات فارسی دانشگاه اوپسالا، به مدت چهار سال با دقت و حساسیت بیشتری بر روی این کتاب و نسخه‌های سابق آن یا ظرافت بیشتری کار کرده است. به گفته دکتر سبزواری، صرف‌نظر از مواردی که در پاورقی توضیح داده شده، در انتهای کتاب نیز واژه‌نامه‌ای کم‌نظیر - در عُرف معمول - تدوین گردیده که خوانندگان را از مراجعه به لغت‌نامه‌های گوناگون بی‌نیاز می‌سازد.

واژه‌نامه‌ای که از صفحه ۴۶۹ این کتاب تا صفحه ۴۹۵ این کتاب آمده است یکی از فرازهای مهم آن است و به نظر می‌رسد آقای سبزواری، وقت و انرژی زیادی در تهیه این واژه‌نامه به خرج داده است که در نسخه‌های قبلی این کتاب وجود ندارند و خواننده را به‌طور مرتب با مشکل مواجه می‌کنند. واژه‌هایی همچون ابرام، اباق، اباق ایام، اختلاج، ادمان، اعرج، اغبر، التجاء، انتباه، انخراط، اندراس، اندمال، ایناغ، بحار، بغطاق، بهله، بیضا، تنبرا، تحاشی، تسعیر، تلبیس، تمغا، تنمیق، جوق، حذت، حمراء، حیاض، خائب، خضرا، داه، دیره، در ضمان، دغا، دنگ، راتبه، رشاشه، روت، سومنات، شمس، صبی، صنع، ضیاء، طمٹ، غاشیه، غالیه، فرخار، قلماش، قلیق، قیفال، کوسج، گندنا، مامیران، معارج، نائیه، نامیه، نسانم، نوال، هادم، هریسه، هوان، هیجا و ...



عبید زاکانی، یکی از پیشتازان توانای ایران در قرن هشتم و بزرگترین طنزنویس و منتقد اجتماعی، سیاسی در تاریخ ایران است. عبید مقدمات علوم را در قزوین فراگرفت و بعد به شیراز و بغداد رفت و در سال ۷۷۲ قمری درگذشت بدون این که تاریخ دقیق آن، اعلام شده باشد. آثار وی به نظم و نثر است که شامل قصاید، غزلیات، مثنوی و رباعیات است و آثار طنز وی اخلاق‌الاشراف، رساله دلگشا، ریش‌نامه، رساله صد پند، رساله تعریفات، مکتوبات قلندران و... است که تأثیر فراوانی بر طنز فارسی گذاشته است.

عبید زاکانی با وجود این که از شاعران و نویسندگان نادر فرهنگ ایران است، اما متأسفانه تاکنون جایگاه اجتماعی و فرهنگی واقعی و دقیقش در جامعه ایران به‌ویژه در چهل سال اخیر، روشن نشده و ابعاد و جنبه‌های مختلف آثارش، به‌خوبی تحلیل و تبیین نشده است. عبید متفکر و دانشمندی که گذشته از شاعری و طنزگوئی، در حوزه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران، جایگاه مهمی دارد. به همین نسخه چاپ و توزیع نسخه اخیر این کتاب، که با تلاش‌های آقای سبزواری امکان‌پذیر شده از اهمیت بیشتری برخوردار است. به خصوص زوایای پنهان و یا سانسور شده آثار عبید، توسط سبزواری برجست شده است.

بی‌تردید طنز در جامعه، بالاترین سطح ارتباطی را نسبت به دیگر گفتمان‌ها دارد و لحن و جهت‌گیری و شناخت شگردهای آن، به هر انسان آن فضای را ایجاد می‌کند تا با اشتیاق و بهترین شیوه، به خواندن مطلب ادامه دهد.

عبید زاکانی شاعر و نویسنده مشهور قرن هشتم هجری است. وی با ادب و آداب و فنون و علوم آشنا بوده و آن‌ها را با هنر شاعری و نویسندگی و طنز و جدی در آمیخته است. عبید زاکانی در اشعارش استادی توانا بوده است. اشعار مطایبه و هزل عبید همه به قصد عیب‌جویی و انتقاد از اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهای معاصرانش سروده شده است.

در میان واژه‌های گزنده وی، در همین اشعار ابیات و قطعاتی که مضمون شوخی‌های لطیف و دور از کلمات گزنده‌ای دارند کم نیست. برخی از آن‌ها در نهایت دانائی و زیر دستی به نظم در آمده‌اند. منظومه موش و گربه از همین قسم است و آن را باید از بهترین منظومه‌های انتقادی به حساب آورد که با لحنی کاملاً طنزآمیز و همراه با زبان مطایبه و به شیوه قصه‌پردازان شوخ‌طبع و با مهارتی شگفت‌انگیز تنظیم شده‌اند. منظومه موش و گربه جنبه تمثیلی دارد؛ در واقع عبید وضع موش‌ها را وضع طبقه عامه مردم دانسته و گربه را از طبقه قضات و حکام وقت. اثر زیبای موش و گربه؛ با ۹۴ بیت شعر که یکی از معروف‌ترین آثار سیاسی و انتقادی عبید است که در شرح تزویر و ریاکاری گربه‌ای از گربه‌های کرمان و زاهد و عابد شدن او پس از سال‌ها دریدن موش‌ها، و فریب خوردن موش‌ها از توبه او و بروز جنگ میان موش‌ها و گربه‌ها و در آخر نابودی سپاه موش‌هاست.

قصه موش و گربه نزد همه فارسی زبانان آن روزگار شهرت داشت به‌طوری که مدت‌ها در کتب درسی کودکان نیز جای گرفته بود.

غزلیات عبید، فصیح و لطیف و بی‌نهایت دل‌نشین است. اما موضوع غزل‌های عبید تنها به عشق محدود نیست، بلکه در آن‌ها مطالب ابتکاری فراوانی دیده می‌شود. در مثنوی عشاق‌نامه که وصفی از خود شاعر و عشق جانسوز اوست مضامین از هر حیث تازه و ابتکاری هستند.

عبید مخالف تصوف بوده که در عهد وی رایج بوده است. وی انسانی تیزبین و حساس در مسائل اجتماعی دوران خود بوده و به طبقات مختلف اجتماع عصر خود، با دید انتقاد می‌نگریست و عملکردها و اشکالات آن‌ها را به باد انتقاد می‌گرفت.

بدین ترتیب، عبید مبتکر انتقادهای است و مطالب تازه و ابداعی را با زبانی ساده چنان به زیبایی و دلپذیری و شیرینی ادا کرده و به دور از هرگونه پز و پیچیده‌گی‌های قلمی برخی شاعران و نویسندگان، تلاش کرده تا به‌سادگی، با نوآوری و ابتکار آثارش را آن‌چنان بیافریند که برای همه اقشار جامعه قابل فهم و درک باشند.

دکتر جلال سبزواری در «معرفی نسخه حاضر - واپسین سخن»، از جمله نوشته است:

... «آنچه مسلم است این است که کلیات آثار عبید زاکانی، صرف‌نظر از این‌که به دفعات به چاپ رسیده، در واقع تنها به یک چاپ منحصر می‌شود که بخش جدی آن شامل: قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات و مثنوی‌های جدی و ترجیع و ترکیب بندها، عمدتاً از روی نسخه‌ی دست‌نویس متعلق به شادروان وحید دستگردی که در کتابخانه‌ی مجله‌ی ارمغان نگهداری می‌شود، استنساخ شده است. مشخصات این نسخه‌ی دست‌نویس که در مقایسه با سایر نسخ از اعتبار چندانی برخوردار نیست، در مقدمه‌ی مصحح (عباس اقبال) نیامده، به علاوه نسخه‌ی مذکور فاقد ترکیب بند آغازین در حمد پروردگار و نعت (یا نعمت) و منقبت رسول-ص- و ستایش خلفای راشدین است و به این مسأله نیز اشاره‌ای نشده است.

شادروان استاد اقبال آشتیانی در مقدمه‌ی مشروح و مفصل خود، هیچ گفت‌وگویی از نسخه‌ی مجله ارمغان به میان نیاورده است. لذا خصوصیات و ارزش و اعتبار این نسخه برای خواننده، نامشخص و ناشناس است. متن مقدمه هم در واقع همان مطالبی است که استاد درباره‌ی عبید در مجله‌ی «یادگار» مرقوم داشته بود و ما به‌منظور پرهیز از اطاله‌ی کلام از تکرار جزء جزء آن خودداری کرده، فقط به ذکر دو نکته بسنده می‌کنیم.

الف- طبق تصریح استاد اقبال، اساس تصحیح کلیات عبید بر دو نسخه ناقص استوار بوده که به خود ایشان تعلق داشته و سپس از سه نسخه‌ی ناقص دیگر نیز بهره گرفته شده است و بعد مطابق هر پنج نسخه، نواقص دو نسخه‌ی اولی تحت عنوان: «تکمیل قصاید و غزلیات» برطرف و رفع شده است. اما در دیوان نه نام و نشانی از نسخه بدل‌ها به چشم می‌خورد و نه اثری از بخش «تکمیل قصاید و غزلیات» دیده می‌شود.

ب- بخش هزل دیوان از منتخب اللطایف عبید، شامل: رساله‌ی اخلاق الاشراف، رساله دلگشا، مکتوب قلندران، ده فصل یا رساله‌ی تعریفات، ریش‌نامه که به استناد پاره‌ای نسخ به نصیحت‌نامه نیز معروف است، صد پند یا واردات النصایح و نیز اشعار هزلیه، نخستین بار توسط مسیو فرته (FERTE) خاور شناس فرانسوی و عضو سفارت فرانسه در استانبول با همکاری میرزا حبیب اصفهانی، به گونه‌ای بسیار بد، نامستند و همراه با اغلاط فاحش در سال ۱۳۰۳ هجری قمری به چاپ رسید. (از روی همین چاپ، طبع مغلوط بدی در سال ۱۳۳۳ در تهران انجام شده است- تاریخ ادبیات در ایران- دکتر ذبیح‌الله صفا- جلد ۳ بخش ۲) این منتخب اللطایف که بنا به نظر شادروان مجتبی مینوی، شامل کلیه لطایف عبید است و نه منتخبی از آن‌ها (کلیات عبید زاکانی- چاپ اقبال - بی تاریخ- مقدمه ص: ث- خ) فاقد منظومه‌ی موش و گربه بوده و حال آن‌که منظومه‌ی مذکور در چاپ عباس اقبال آمده است. مضافاً به این‌که پاره‌ای مطالب که به احتمال قریب به یقین از عبید نیست مانند حکایت‌های اضافی عربی و فارسی در رساله‌ی دلگشا، تعریفات ملاً دو پیازه و مطلبی تحت عنوان: «از کتب افرنجیه نقل شده» نیز به آن راه یافته است.

شایان یادآوری است که کاتب نسخه‌ی خطی موزه بریتانیا به شماره‌ی: OR5738 (ب ۴) که نسخه‌ای به‌غایت مغلوط و کم ارزش است، حکایات فارسی رساله دلگشا را با حذف مقدمه‌ی رساله و حکایات عربی، «هزلیات» نامیده است.

اما کتابی که هم‌اکنون در اختیار دارید، اگرچه از اساس همان کلیات عبید زاکانی به اهتمام عباس اقبالی آشتیانی‌است، لیکن با اصلاحات و اضافاتی که در آن معمول گردیده، بسا غنی‌تر، کامل‌تر و صحیح‌تر بدست علاقه‌مندان این اثر نفیس و برگزیده رسیده است.

هنگام تجدید چاپ کتاب، ضرورت بازنگری در چگونگی تدوین و تألیف طبع جدید مورد توجه قرار گرفت و از آن‌جا که حفظ قالب نخستین، مصراً مدّ نظر بود، لذا علیرغم تغییرات اندکی در بخش‌های مختلف کتاب، نه تنها به وحدت، انسجام و تناسب مطالب، صدمه‌ای وارد نیامده، بلکه با رفع نواقص و اشکالات قبلی- که ذیلاً خواهد آمد- به کمال و غنای این اثر ارزنده، به خصوص در جهت سهولت استفاده، به‌طور محسوسی افزوده گردیده است. اصلاحات و اضافات:

- ۱- افزودن ترکیب‌بند آغازین کتاب در توحید و نعت رسول-ص- و ستایش خلفای راشدین.
- ۲- اصلاح و تصحیح اغلاط اعمّ از املائی و انشائی در مقدّمه و متن.
- ۳- اصلاح کلمات، جملات و عبارات عربی و مشکول کردن آن‌ها.
- ۴- تعیین شماره آیات و ذکر اسامی سور قرآن، هر جا که مورد استناد قرار گرفته، به منظور سهولت در مراجعه.
- ۵- تصحیح و تکمیل جملات، عبارات و ابیاتی که تمامی یا بخشی از آن‌ها ساقط بوده.
- ۶- افزودن چهار رباعی و شش غزل (که در عموم نسخ معتبر کهن آمده است) به طبع پیشین.
- ۷- تصحیح و تکمیل فصل‌های هفتگانه‌ی رساله‌ی اخلاق الاشراف.
- ۸- افزودن دو حکایت عربی به متن کتاب (بخش حکایات عربی) که ساقط بوده و ترجمه‌ی فارسی آن‌ها آمده بود.
- ۹- افزودن پانزده حکایت به بخش حکایات فارسی (بر اساس چندین نسخه‌ی معتبر)
- ۱۰- اصلاح و تکمیل بخش "تضمینات و قطعات" و ذکر نام سُر‌اینده‌ی مصاریع و ابیات تضمینی.
- ۱۱- تصحیح و تکمیل مکتوب قلندر (نامه و جواب نامه).
- ۱۲- تصحیح و تکمیل فصل‌های ده‌گانه‌ی رساله‌ی تعریفات.
- ۱۳- افزودن رساله‌ی کنز اللطایف و فال‌نامه‌های: بروج، طیور و وحوش به متن کتاب.
- ۱۴- مقدمه‌ی مختصر و مستقلی در مورد منظومه‌ی «موش و گربه».
- ۱۵- همراه کردن لطائف عربی رساله‌ی دلگشا با ترجمه‌ی فارسی آن‌ها، به این صورت که ترجمه‌ی فارسی هر لطیفه‌ای ذیل همان لطیفه آمده است. این اقدام برای اولین بار است که در چاپ کلیات عبید زاکانی اعمال می‌شود و مطالعه و مقابله‌ی لطیفه‌ها را با ترجمه‌ی فارسی آن‌ها به‌طور محسوسی تسهیل می‌نماید.
- ۱۶- صرف‌نظر از مواردی که در پاورقی توضیح داده شده، در انتهای کتاب نیز واژه‌نامه‌ای کم‌نظیر- در عُرف معمول- تدوین گردیده که خوانندگان را از مراجعه به لغت‌نامه‌های گوناگون بی‌نیاز می‌سازد.
- یادآوری یک نکته در این‌جا ضروری است: در سراسر کتاب به دلایل فنی، نقطه‌های تاء تانیث در انتهای اسامی مونث عربی- اعمّ از حقیقی و لفظی- و نیز پاره‌ای از حرکات در کلمات عربی ساقط است.
- در همین‌جا بر خود فرض می‌دانم از دوستان بزرگوار که با تشویق و ابراز علاقه، لزوم تجدید نظر و چاپ مجدّد کلیات عبید زاکانی را گوشزد نمودند، سپاس‌گزار باشم، به ویژه از دوست گرامی آقای علیم‌رادی مدیر ارجمند مؤسسه‌ی چاپ و نشر ارزان که با اشتیاق و پیگیری، آراستن این اثر نفیس را به زیور طبع فراهم ساختند، همچنین از آقایان مهندس امیر امامی مسؤول امور کامپیوتری، طراح و صفحه‌آرایی، آقای رضا شوهانی تصویرگر چهره‌ی عبید و دکتر پرویز جیحونی که متن انگلیسی شرح حال عبید را تهیه نمودند، نهایت سپاس و امتنان را دارم.

راقم این سطور به دست‌مایه‌ی اندک خود در عرصه‌ی علم و ادب معترف است و امید آن دارد که حاصل این تلاش، مقبول طبع مشکل‌پسند فرزندگان و پژوهندگان واقع گردد و نگارنده را از ارشادات خود محروم نفرمایند.

کلام آخر این‌که نگارنده در هیچ یک از منابع و مأخذ، اثری از تاریخ و محلّ - وفات عبید، چگونگی فوت و مکان دفن او به دست نیاورده است و آنچه هم که این‌جا و آنجا در ارتباط با زمان و مکان درگذشت وی نوشته‌اند، عموماً بر اساس حدس و گمان بوده است.

زنده یاد دکتر محمد جعفر محبوب در مقدمه‌ی «کلیات عبید زاکانی» می‌گوید: تاریخ وفات عبید را باید به حدس و تخمین و با اتکاء به قراین و امارات به تقریب دریافت. در هیچ مأخذی هم از محلّ وفات و گورجای او سخنی نرفته است. بنده بر این حدس خود پای نمی‌فشارد، اما آیا ممکن نیست کسانی که از او دل‌خوشی نداشتند و او را موجب زحمت و ناراحتی خویش می‌پنداشتند، به نحوی سرش را زیر آب کرده باشند؟!

همت بدرقه‌ی راه کن ای طایر قدس- که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

جلال سبزواری- مارس ۲۰۱۷ میلادی

مطابق با نوروز ۱۳۹۶ خورشیدی»

به این ترتیب عبید زاکانی، نه تنها معروف‌ترین، بلکه تواناترین نویسنده و شاعری است که توانسته به صورت‌های گوناگون به ظن و طعنه معضلات جامعه آن دوران را بیان کند. شاید بتوان گفت او در زمره بهترین و بالاترین شاعران و نویسندگان فارسی است که بیش‌تر و عمیق‌تر به مسایل سیاسی - اجتماعی زمان خود توجه داشته و به آن‌ها پرداخته است.

رساله اخلاق‌الاشراف؛ این رساله با نثری جذاب و شیرین در انتقاد اخلاق دوران خود نوشته شده است و یکی از آثار گران‌بهای عبید زاکانی محسوب می‌شود. در این اثر، همان‌طور که از اسمش پیداست به انتقاد از اخلاق بزرگان و اشراف کشور پرداخته شده است. او صفات اخلاقی پسندیده را به دلیل این‌که از رواج افتاده‌اند و کسی به آن‌ها عمل نمی‌کند، «مذهب منسوخ» نامیده و در مقابل روشی که در پیش گرفته‌اند را «مذهب مختار» نامیده است.

زاکانی علاوه بر رساله اخلاق‌الاشراف، در رساله تعریفات نیز به نقد جامعه می‌پردازد. وی در این رساله ترکان، قضات، مشایخ، ارباب پیشه، اصحاب مناصب، افیون‌زدگان بنگی، کدخدایان، خواجه‌گان و نیز حقیقت مردان و زنان را به سخره می‌گیرد.

زاکانی، می‌گوید که هیچ‌کس سر جای خود نیست. او شیاطین را اتباع مشایخ می‌داند و صوفی را «مفت‌خوار»، عسس را کسی می‌داند که شب راه زند و زور از بازاریان اجرت خواهد. او رئیس ارباب پیشه و اصحاب مناصب را به «خوک» و بزرگشان را به «خرس» تشبیه می‌کند.

واژه‌های سیاسی نیز در آثار زاکانی کم نیستند: الحکومه یعنی بیزاری از آشنایان قدیم. بر همین اساس، او قزلباش را «خداوندکش»، «الکدخدا» را «طوق دو شاخه در گلو»، «السیاهی» را سرگردان، «المنصبدار» را مبعوض همه، «وزیر» را «لعنتی» و «الپادشاه» را «کامل زبان» معرفی می‌کند. او سرخوشانه، حتی با خدا نیز سر شوخی باز می‌کند و ضمن این‌که «الشاعر» را «دزد سخن» می‌نامد، آیه «انسان را از گل خشکیده‌ای سفال مانند آفرید» و...

زاکانی تعریف خاص خود را از عدالت به دست می‌دهد و مفهوم عدل را در زمانه‌اش در لفافه‌ای از گزاره‌های ایرانی - اسلامی ارائه می‌دهد: «اکابر سلف، عدالت را یکی از فضایل اربعه شمرده‌اند که بنای امور معاش و معاد بر آن نهاده است.» او تأکید می‌کند که «عدالت به بدترین پیشه‌ها» بدل گشته، به نحوی که اعتقاد بر این است که «عدالت مستلزم

خلل بسیار» است و می‌گویند: «بنای کار سلطنت و فرماندهی و کدخدائی به ریاست است و تا از کسی نترسند از آن کس فرمان نبرند... و بنای کارها خلل پذیرد و امور گسسته شود.» در نتیجه، عدل ورزیدن مساوی می‌شود با: «زدن و کشتن و مصادره کردن و مست ساختن خود و به زیردستان عریده و غضب کشیدن» تا مردمان بترسند و «رعیت فرمان ملوک» برند.

در باور زاکانی، عدالت به «مصلحت» بدل شده است: «پادشاهان از پی یک مصلحت، صد خون کنند.» چرا که نزد اینان: «عدالت، فلاکت به بار می‌آورد.»

عبید در یکی از دوره‌های پرطوفان تاریخ سیاسی ایران و عصر تیره و آشفتگی فکری و فرهنگی ایران آن زمان می‌زیسته است. قرن هشتم و نهم هجری میراث‌های فکری قرن‌های پیشین فرهنگی را نقد می‌کند و به نوعی پایان آن سیطره جهان‌بینی شیعی - عرفانی است که نهادهای سیاسی و فرهنگی و جهان‌بینی انسان ایرانی را بیش از پیش به زوال و فروپاشی سوق می‌دهد. در این دوره، عبید زاکانی را می‌توان نقاد جامعه ایران عصر خود دانست. کوششی که بسیار کم و نامحسوس از سوی پژوهش‌گران ادب فارسی انجام گرفته است. اما آثار عبید زاکانی با بیانی رک همراه با طنز، از واقعیت‌های زشت و تیره و تلخ عصر خویش پرده بر می‌دارد. زوال‌های اجتماعی و ارزش‌های حاکم را شدیداً زیر سؤال می‌برد. نگاه عبید از نقد سنن رایج عصر و هنجارهای سیاسی و اجتماعی عصر فراتر می‌رود. او تیزی نقد خویش را متوجه بنیان ارزش‌ها و سنن فکری حاکم، و اعتقادات مذهبی می‌سازد و با زبان تیز و تلخ و در عین حال زیبا و شجاعانه ماهیت نظام حاکم، به‌ویژه شریعت اسلامی را عریان‌تر در مقابل جامعه قرار می‌دهد.

بخشی از تأکیدات عبید و نقدهایش بر «شریعت» و ضوابط آن و نگهبانان شریعت مثل قاضی یا نواب قاضی یا داروغه و محتسب است. این نویسنده و شاعر محبوب و مردمی ما، نخست می‌کوشد تا از خلال اشعار، داستان‌ها، فساد اخلاقی و بی‌عدالتی و خلق و خوی تجاوزگر حافظان و مدافعان شریعت یا قاضیان و تجاوز بی‌وقفه آنان به حقوق اجتماعی را نشان دهد. و سپس بی‌اعتباری و دروغین ضوابط شریعت را برملا سازد. برای مثال:

«غلام‌پاره‌ای غلامی را به خانه برد. غلام تن به آرزوی او در نداد و در بیرون آمد به گریبان او چسبید که اجرت من بده و ستیزه برخاست. در این اثنا کسی از آن‌جا بگذشت. ماجرا بدو بیان نمودند و او را حاکم کردن خواستند. او گفت: پدرم از جدم و جدم از مزنی و او از شافعی روایت کرد که چون در خلوت در بسته شود و پرده فرو هشته، مهر واجب گردد. پس ترا نیز بهای لواطه، شمردن لازم آید. غلام‌پاره دو درهم به غلام داد و به حکم گفت: والله جز تو قوادی که به مذهب شافعی و با سند متصل قیادت کند، ندیدم.»

عبید در داستان زیر موهوم بودن داستان خلقت و بهشت و دوزخ را می‌نمایاند. داستانی که اندیشه خرد جوی او را با ظرافت بی‌ظنیری بیان می‌دارد:

«واعظی بر منبر می‌گفت که هر که نام آدم و حوا نوشته در خانه آویزد، شیطان بدان خانه در نیاید. طلحک از پای منبر برخاست و گفت: مولانا شیطان در بهشت و در جوار خدا به نزد ایشان رفت و بفریفت، چگونه می‌شود که در خانه ما از اسم ایشان بپرهیزد.»

«قزوینی در کنار نهري ريسماني پرگريه در دست داشت و به آب فرو می‌برد و چون برمی‌آمد گری می‌گشود و باز به آب فرو می‌شد. گفتند چرا چنین می‌کنی؟ گفت: در زمستان غسل‌های جنابتم قضا شده در تابستان ادا می‌کنم.» در نمونه‌ای دیگر، جسورانه و هشیارانه می‌گوید:

«اعرابی به حج رفت. در طواف دستارش بر بودند. گفت: خدایا یکبار به خانه تو آمدم. فرمودی که دستارم بردند. اگر یکبار دیگر مرا این‌جا ببینی بفرمای تا داندن‌هایم بشکنند.»

«روستائی ماده گاوی داشت و ماده خری باکره. خر بمرد. شیر گاو یکسره به کره خر می‌دادند و ایشان را دیگر شیر نبود. روستائی ملول شد. گفت خدایا تو این کره خر را مرگی بده تا عیالان من شیر گاو بخورند. روز دیگر در پگاه رفت. گاو را مرده دید. مردک را دود از سر برفت و گفت: خدایا من خر را گفتم و تو گاو را از خر باز نمی‌شناسی!!» نمونه‌هایی از عریان‌سازی ساختارهای کهنه و پوسیده و ضد ارزش‌های انسانی و باورهای رایج دینی و هم پاسداران و نمایندگان این دستگاه روحانیت را آشکار می‌سازد:

«به براهین قاطعه مبرهن گردانیده‌اند که از زمان آدم صفی تاکنون هر کس که جماع نداد، میر و وزیر و پهلوان لشکرشکن و قاتل و مالدار و دولت‌بار و شیخ و معرف و واعظ نشد. دلیل صحت این قول آن‌که متصوفه جماع دادن را علة المشایخ گویند.»

مسجد عمده‌ترین نهاد اسلامی تبلیغ، ترویجی و عضوگیری و همچنین منبع مالی نمایندگان «الله» است. اما همین نهاد به ذلت و تباهی مبتلاست:

«شیرازی در مسجد بَنگ می‌پخت. خادم مسجد بدو رسید و با او در سفاهت آمد. شیرازی در او نگاه کرد. شل بود و کور. نعره‌ای بکشید و گفت: ای مردک خدا در حق تو چندان لطف نکرده است که تو در حق خانه او چندین تعصب می‌کند.»

رنگ باختگی مفهوم مسلمانی و زوال ارزشی آن در تمثیلی رسوا آمیز آورده می‌شود و می‌گوید:

«ترسا بچه‌ای صاحب جمال مسلمان شد. محتسب فرمود که او را ختنه کردند. چون شب درآمد او را بگائید. بامداد پدر از پسر پرسید که مسلمانان را چون یافتی؟ گفت: قومی عجیب‌اند. هر کس که به دین. ایشان درمی‌آید روز کیش می‌برند و شب کونش می‌درند.»

در نمونه‌ای دیگر، هشدار نویسنده به خواننده است که دیده خرد خویش را بگشاید و از موهومات دینی عبور کند تا به آزادی برسد:

«مولانا شرف الدین دامغانی بر در مسجدی می‌گذشت. خادم مسجد سگی را در مسجد پیچیده بود و می‌زد. سگ فریاد می‌کرد. مولانا در مسجد بگشاد و سگ بدر جست. خادم با مولانا عتاب کرد. مولانا گفت: ای یار معذور بدار که سگ عقل ندارد. از بی عقلی در مسجد می‌آید. ما که عقل داریم هرگز ما را در مسجد می‌بینید؟»

چند حکایت از رساله دلگشا:

شخصی از مولانا عضدالدین پرسید که چون‌ست که در زمان خلفا مردم دعوی خدائی و پیغمبری بسیار می‌کردند و اکنون نمی‌کنند؟ گفت: «مردم این روزگار را چندان از ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایشان یاد می‌آید و نه از پیغامبر.»

طالب علمی مدتی پیش مولانا مجدالدین درس می‌خواند و فهم نمی‌کرد. مولانا شرم داشت که او را منع کند.

روزی چون کتاب بگشاد، نوشته بود که «قال بهزین حکیم» او به تصحیف می‌خواند: «قال بزین چکنم؟». مولانا برنجید و گفت: «به زین آن کنی که کتاب در هم زنی و بروی بیهوده دردرس ما و خود ندهی!»

شخصی با معبری گفت: در خواب دیدم که از پشک شتر بورانی می‌سازم تعبیر آن چه باشد؟ معبر گفت: دو تنگه بده تا تعبیر آن بگویم. گفت: اگر دو تنگه داشتمی خود به بادنجان دادمی تا از پشک شتر نپایستمی ساخت.

در خانه جعی بدزدیدند. او برفت و در مسجدی برگرد و به خانه می‌برد. گفتند چرا در مسجد برگنده‌ای؟ گفت: در خانه من دزدیده‌اند و خداوند این در دزد را می‌شناسد. دزد را به من سپارد و در خانه خود باز ستاند.

ترسا بچه‌ای صاحب جمال مسلمان شد

محتسب فرمود که او را ختنه کنند

چون شب شد او را بگائید، بامداد پدر از پسر پرسید که مسلمانان را چون یافتی؟

گفت قومی عجیبند، هر کس که به دین ایشان در می‌آید

روز کیرش می‌برند و شب کونش می‌درند.

(ترسا یعنی مسیحی، صاحب جمال یعنی زیبا و محتسب یعنی حاکم شرع یا پاسبان)

شخصی دعوی نبوت کرد پیش خلیفه‌اش بردند از او پرسید که معجزه‌ات چیست؟

گفت معجزه‌ام این‌که هر چه از دل شما می‌گذرد مرا معلوم است. چنان‌که اکنون در دل همه می‌گذرد که من دروغ می‌گویم.

یهودی از نصرانی پرسید: موسی برتر است یا عیسی؟ گفت: عیسی مردگان را زنده می‌کرد، ولی موسی مردی را بدید و او را به ضربت مشتی بیفکند و آن مرد بمرد؛ عیسی در گهواره سخن می‌گفت، اما موسی در چهل سالگی می‌گفت: خدایا! گره از زبانم بگشای تا سخنم را دریابند.

مردی را علت قولنج افتاد. تمام شب از خدای درخواست که بادی از وی جدا شود. چون سحر رسید ناامید گشت و دست از زندگی شسته، تشهد می‌کرد، و می‌گفت بار خدایا بهشت نصیبم فرمای! یکی از حاضران گفت: ای نادان! از آغاز شب تا این زمان التماس بادی داشتی، پذیرفته نیامد. چگونه تقاضای بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمان‌ها و زمین است از تو مستجاب گردد؟

واعظی بر سر منبر می‌گفت هرگاه بند های مست میرد مست دفن شود و مست سر از گور بر آورد خراسانی در پای منبر بود گفت به خدا آن شرابی‌ست که یک شیشه آن به صد دینار می‌ارزد.

عبید زاکانی در پند نامه می‌نویسد: «هزل را خوار مدارید و هزالان را به چشم حقارت منگرید.»

هزل در معنی متعارف خود همان شوخی است منتها نه با صراحت بیش‌تر. چرا که معنای عمیقی به‌صورت آشکار در آن نهفته است. این حکایت عبید زاکانی پیش روی ما قرار می‌گیرد که: «شخصی دعوی خدائی می‌کرد، او را پیش خلیفه بردند. او را گفت: پارسال این‌جا یکی دعوی خدائی می‌کرد، او را بکشند. گفت: نیک کرده‌اند که او را من نفرستاده بودم.»

و یا در حکایت دیگری: «شخصی دعوی نبوت کرد. او را پیش خلیفه بردند. خلیفه گفت:

«این را از گرسنگی، دماغ خشک شده است. مطبخی را بخواند، فرمود که این مرد را در مطبخ ببر و هر روز شربت‌های معطر و طعام‌های خوش میده تا دماغش، با قرار آید.» مردک، مدتی براین تنعم، در مطبخ بماند تا دماغش، برقرار آمد. روزی خلیفه را از او یاد آمد، بفرمود تا او را حاضر کردند. پرسید که: همچنان جبرئیل، پیش تو می‌آید؟ گفت: «آری» گفت: «چی می‌گوید؟» گفت: «می‌گوید که جای نیک، به‌دست تو افتاده، هرگز هیچ پیغمبری را این نعمت و آسایش دست نداد، زینهاز تا از این‌جا بیرون نروی.»

در این نوع هزل، عبید بر تملق‌گویی و در عین حال ساده‌لوحی آدمی می‌تازد و اخلاق را حاصل شرایط درونی و بیرونی می‌داند:

«سلطان محمود را درحالت گرسنگی، بادنجان بورانی پیش آوردند، خوشش آمد، گفت: «بادنجان طعمی است خوش» ندیمی در مدح بادنجان فصلی پرداخت(سلطان)، چون سیر شد گفت: «بادنجان، سخت مضر چیزی است.» ندیم باز در

مضرت بادنجان، مبالغتی تمام کرد. سلطان گفت: «ای مردک! نه این زمان مدحش می‌گفتی؟» (ندیم) گفت: «من ندیم تو ام، نه ندیم بادنجان، مرا چیزی می‌باید گفت که تو را خوش آید نه بادنجان را!..» وی در حکایت زیر نیز، با فقر آن روزگار در لفافه واژه‌های کوتاه و مقطع که در یک گفت‌وگوی مختصر شکل گرفته است، می‌گوید:

درویشی به خانه‌ای رسید، پاره نانی بخواست. دخترکی در خانه بود، گفت: «نیست» گفت: «چوبی، هیمه‌ای» گفت: «نیست» گفت: «کوزه آب» گفت: «نیست» گفت: «پاره‌ای نمک» گفت: «نیست» گفت: «مادرت کجاست؟» گفت: «به تعزیت خویشاوندان رفته است» گفت: «چنین که من حال خانه شما می‌بینم ده خویشاوند دیگر می‌باید که به تعزیت خانه شما آیند.»

و یا این که گرسنه‌ای بر دهی رسید از خانه آواز تعزیتی شنید. آن‌جا رفت و گفت: «شکرانه بدهید تا مرده را زنده سازم.» کسان مرده او را خدمت به‌جای آوردند، چون سیر شد، گفت: «مرا به سر این مرده ببرید.» آن‌جا برفت، مرده را بدید. گفت: «این چه کاره بود؟» گفتند! «جولاه» انگشت در دندان گرفت و گفت: «آه، دریغ! هر کسی دیگر بودی، در حال زنده شایستی کرد. اما مسکین جولاه، چون مرد، مرد.»

منظومه «موش و گربه» که در نهایت مهارت و فکورانه به نظم درآمده است، مملو از شوخی‌های لطیف و در عین حال واژه‌های گزنده و انتقادی است. شاید این منظومه را باید از بهترین منظومه‌های انتقادی عبید دید که در قالب قصیده‌ای طنزآمیز در نود بیت در صفت گربه‌ای مزور از کرمان و کیفیت ریاکاری و تزویر او، در جلب اعتماد موشان از راه توبه و استغفار و آن‌گاه دریدن و خوردن آن‌ها که منجر به جنگ سخت میان موشان و گربگان در بیابان فارس گردید و در این جنگ اگرچه در آغاز امر پیروزی با موشان بود؛ اما عاقبت گربگان پیروز شدند. این منظومه طنزآمیز بیان حال شیخ ابواسحاق اینجو و امیر مبارزالدین محمد ظفری فرمانروای کرمان بوده است.

در طول تاریخ، همواره عبید زاکانی به دلایل مختلف به دلایل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بایکوت شده است. او طبقات حاکم جامعه را به شدت زیر سؤال برده و شدیدترین انتقادهای را به آن‌ها وارد کرده و تقریباً عموم حاکمان جامعه آن دوارن با عبید مخالف بودند. همچنین به‌خاطر این‌که جسورانه از تابوها و خط قرمز ساخته شده عبور کرده، وجدان عمومی جامعه هم در کنار او بوده است و تعداد نسخه‌های دیوان عبید زاکانی و مراجعاتی که به این کتاب و توجهاتی که به سایر آثار او شده، نشان می‌دهد در آثار عبید زاکانی چیزی است که قابل حذف نیست.

امروز هم که معتبرترین نسخه دیوان عبید زاکانی ممنوع است و به‌صورت رسمی اجازه چاپ برای انتشار آن داده نمی‌شود. اما سالانه ده‌ها هزار نسخه از این کتاب به صورت قاچاقی فروخته می‌شود و مخاطبان خودش را دارد. این‌که اثری در طول قرن‌های طولانی و متمادی باقی می‌ماند، نشان می‌دهد که در آن چیزی است، که قابل حذف شدن نیست و از این منظر دیوان عبید زاکانی حقیقتاً با ارزش است و برای کسانی که می‌خواهند کار جدی و ماندگار برای جامعه خود انجام دهند الگوی بسیار مناسبی است. بنابراین، حافظه تاریخی بخش آگاه جامعه ما در طول تاریخ، عبید زاکانی‌ها را با آغوش گرم پذیرفته و جایگاه بی‌بدیلی دارد. یعنی در ادبیات کلاسیک ایران، علاوه بر نویسندگان و شعرای مطرح، اجتماعی‌ترین و منطقی‌ترین و جسورترین شاعر و نویسنده عبید زاکانی است. عبید از همه بی‌پروا تر و بی‌پرده‌تر سخن گفته است.

آثار عبید در سطح کلان به دو دسته آثار جدی و آثار طنزآمیز یا لطایف تقسیم می‌شوند. در بین مجموعه اشعار جدی عبید، شاید غزلیات لطیف و دل‌انگیز او مهم‌ترین و قابل اعتمادترین سخنان او هستند؛ در این مجموعه است که ما با مهم‌ترین حرف‌های عبید و شخصیت خودش بیش‌تر آشنا می‌شویم.

عبید زاکانی در مجموع ۱۴۰ غزل خود، فقط در یک غزل از شعر خودش تعریف کرده است، یعنی خودشیفتگی نسبت به غزلیات خود ندارد.

در نقد عبید به کتاب آسمانی «قرآن»، آمده است:

«شخصی از خطیبی سؤال کرد که: «وَالسَّمَاءُ ذَاتِ الْحُبُكِ (سوگند به آسمان‌های تو در تو) چه معنی دارد؟ گفت: که همه کس داند که سماء زمین باشد و ذات هم از آن چیزکی باشد.»

عبید زاکانی، در آثار مختلف خود، مسائل و مشکلات جامعه زمان حیاتش را بدون پرده‌پوشی و به زبان ساده و مدبرانه و خردورزانه به رشته تحریر در آورده و ما را از چگونگی گذران زندگی مردم که در آن ایام مانند این ایام گرفتار ریا، دزدی، خیانت، دورویی، تزویر، فساد و زهد فروشی بودند، آگاه کرده است.

آثاری که عبید زاکانی از خود به یادگار گذاشته است، نمونه بارزی از واکنش یک انسان آگاه، متعهد، جامعه‌شناس و دردشناس با توانایی بسیار، نابکاری‌ها، بیدادگری‌ها، مردم‌کشی‌ها، آزادی‌کشی‌ها، ریاکاری‌ها، فسق و فجورهای حکام زمانه خود است.

طنز عبید در حقیقت، زبان تیز و جسوری است که در روزگار تیره و دشوار بر علیه ظلم و بیداد و خودکامگی و استبداد مطرح شده است. عبید با این سلاح و با این قلم و با توانایی‌های خود، حرف دل مردم ستمدیده و استثمارشده ایران را بر علیه حکام متجاوز و دزد و تبهکار زده است. وی می‌نویسد:

«در تواریخ مغول آمده است که هلاکوخان چون بغداد را تسخیر کرد، جمعیتی را که از شمشیر باز مانده بودند، بفرمود تا حاضر کردند. چون بر احوال مجموع واقف گشت گفت که باید صاحبان حرفه را حفظ کرد. رخصت داد تا بر سر کار خود رفتند. تجار را مایه فرمود دادند تا از بهر او بازرگانی کنند. جهودان را بفرمود که قومی مظلومند به جزیه از ایشان قانع شد. قضات و مشایخ و صوفیان و حاجیان و واعظان و معرفان و گدایان و قلندران و کشتی‌گیران و شاعران و قصه‌خوانان را جدا کرد و فرمود: اینان در آفرینش زیادی هستند و نعمت خدای را حرام می‌کنند. حکم فرمود تا همه را در شط غرق کردند و روی زمین را از وجود ایشان پاک کرد.»

در واقع هر کلام عبید، تیریست که مستقیماً و دقیقاً به قلب ارتجاع می‌نشیند. عبید نه تنها بر علیه طبقه حاکم بود اما در عین حال، مردمی را نیز مورد نقد قرار می‌دهد که بی‌اراده به ابزاری در اطراف روحانیت و حاکمان حلقه زده‌اند و همواره زمینه بقای جور و ستم حاکمان و زورگویان و شیادان و آدم‌کشان را فراهم می‌سازند.

عبید این عیب بزرگ جامعه را این‌گونه بیان کرده است:

«درویشی کفش در پا نماز می‌گذارد. دزدی طمع در کفش او بست. گفت: با کفش نماز نباشد. درویش دریافت و گفت: اگر نماز نباشد، گیوه باشد.»

اساساً تاریخ ایران بعد از سلطه اسلام، حاوی رویدادهای پیچیده‌ای است که تنها بخش‌هایی ناچیز از آن به نحو نقادانه برای جامعه کنونی شناخته شده است. اسلام با مجموعه عوامل و عناصر سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی خود از آغاز پیدایش آن، به نقاط مختلف ایران کشیده می‌شود. ایرانیان در شکل‌گیری و قوت بخشیدن به پدیده «اسلام» نقشی بنیادین دارند. بنابر گزارش‌های تاریخی، ایرانیان از عمده‌ترین پدیدآورندگان مجموعه‌های نظری - عملی یا تئوریک و ایدئولوژی مذاهب و حاکمیت‌های مختنق و سرکوبگری هستند که محتوای این مذاهب، با رشد و بالندگی فرهنگ جهان شمول آزادی‌خواهانه، برابری‌طلبانه و عدالت‌جویانه خشونت و دشمنی عمیقی داشته و هنوز هم دارد مثل مذهب شیعه یا صوفی‌گری و انواع و اقسام فرقه‌های درویشی و عرفانی و زردشتی و غیره. این تفکرات همیشه در دوره‌های تاریخی

جامعه ایران و منطقه نقش ویران‌گری ایفا کرده‌اند. در یک کلام همه مذاهب «آزادی‌ستیز»، «زن‌ستیز»، «عدالت‌ستیز» و «شادی‌ستیز» هستند. برای مثال، ابونصر فارابی پایه‌گذار حکمت یا فلسفه در عالم اسلامی، ایرانی است. او کسی است که با کپی‌برداری غلط از اندیشه‌های افلاطونی و نوافلاطونی در حوزه اسکندریه، پیامبری را به‌طور عموم و پیامبری به نام محمد را به‌طور خصوص، مبتنی بر نظریه ایده‌آلیستی تئوریزه کرده و محمد را همپای فیلسوف افلاطون معرفی می‌کند که انسان‌ها را به عدالت مطلق و عالم خیر مطلق افلاطونی رهنمون می‌کند. یا ابوحامد محمدغزالی به دشمنی و سرکوب اندیشه‌های انسانی و خردگرایی برمی‌خیزد و فلسفه و عقلانیت و خردگرایی را به تباهی می‌کشد و مردم ایران را قرن‌ها و تا به امروز به خرافه‌های دینی آلوده می‌کند. خرافه‌هایی که در هر منطقه‌ای از جهان ریشه دوانده‌اند به مبارزه همه‌جانبه با آزاد اندیشی برخاسته‌اند! بنابراین، تنها جنگ اعراب و سلطه اسلام نبود که جامعه ایران را به تباهی کشید، بلکه خود حاکمان وقت ایران با همدستی نویسندگان طرفدار مذاهب و روحانیون وقت نیز در این تخریب و ویران‌گری نقش برجسته‌ای داشته‌اند.

در واقع از آغاز پیدایش اسلام در ایران، آزادی‌ستیزی و عقل‌ستیزی نیز قدرت تخریبی بیشتری پیدا می‌کند. جلال الدین مولوی برجسته‌ترین نظریه‌پرداز عرفانی ایرانی در تعارض با آزاد اندیشی و عقلانیت و بی‌اعتبار ساختن آن‌ها بود. دشمنی‌های او با استقلال عقل در برابر ایمان، به‌حدی زیاد است که در هیچ منطقی نمی‌گنجد.

در چنین روند تاریخی جامعه ایران، نگاه ادبائی همچون عبید زاکانی، بسیار برجسته و ارزشمند و مردمی می‌شود. چرا که عبید دانشمندی واقع‌بین و منتقد جدی سیاسی، اجتماعی، مذهبی و ویژگی‌های این دوره تاریخی است که ارزش‌های انسانی و فرهنگ جهان‌شمول در حال فروپاشی و انحطاط است. عبید زاکانی به دقت، قدرت و ظرافت نهادهای اجتماعی گوناگون و عمده ایران عصر خود و نمایندگان آن را هم‌زمان معرفی و نقد می‌کند. گاهی این احساس به انسان دست می‌دهد که او برای آیندگان به ویژه دوره کنونی جامعه ایران نوشته است. این جاست که تلاش‌های دوستان‌مان جلال سبزواری و علیمادی ناشر، در رابطه با بازخوانی عبید نقش برجسته خود را به ما نشان می‌دهد.

عبید شاعران و نویسندگان و منتقد، نه تنها دین‌سازان، دین‌فروشان و شیدانان و غارت‌گران مفت‌خور دستگاه عریض و طویل روحانیت و شریعت، بلکه او حاکمان از شاه و شیخ و فقیه و صوفی و زاهد و حکیم را بی‌محابا افشا می‌کند و چهره‌های واقعی آن‌ها را عریان‌تر پیش روی جامعه می‌نهد. بنابراین هر یک از تولیدات فرهنگی و ادبی و نقد عبید، همین امروز نیز برای حاکمان وقت ایران و دستگاه روحانیت خطرناک و به نوعی زلزله‌ای با ریشتر بالای است که می‌تواند کاخ‌های آن‌ها را ویران سازد. چهارده قرن است که دستگاه شاه و شیخ و یا روحانیت و حاکمیت، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز انسانی و همچنین آزاد و برابری را از مردم ایران سلب کرده‌اند.

بیان این شاعر و نویسنده به بیانی ساده و هشیارانه، فضائی به وجود آورده است که حتی مردم عادی نیز بتوانند به‌سادگی با او ارتباط برقرار کنند. نقد او تا آن‌جا عمیق‌تر و اجتماعی‌تر پیش می‌رود که علم و معرفت رایج زمان را بیماری و آفت می‌بیند و پیروان این معارف را شیاطین و جوهر سخنان‌شان را تزویر و نیرنگ و وسوسه می‌نامد.

بررسی نگاه عبید در باب مبانی فرهنگ و سنن رایج عصر که تا به امروز در جامعه مسلمان ایران استمرار یافته، ما را به نقد او آگاه می‌گرداند. او از طبقات اجتماعی و نهادهای عینی و واقعی ایران عصر خود سخن می‌گوید. نهادهایی که واقعیت‌های عصر او هستند. نهادهایی که به تباهی دچار شده و کارائی خویش را از دست داده‌اند. نهادهای بسته و منجمد و از کار افتاده‌ای که، تا به هم امروز، جان‌سختانه به بقای خود ادامه داده‌اند. از این‌رو، بررسی دقیق و تاریخی آثار عبید زاکانی به جامعه ما نشان می‌دهد که چرا جامعه ایران نتوانسته از ارزش‌های کهنه و از کار افتاده سنن تاریخی خویش رها شود؟ چرا و چگونه جامعه ایران امروز، به دوران‌های پیشین تاریخ برگشته که عبید آن‌ها را به‌طور

همه‌جانبه نقد و افشا کرده بود؟. اِقا در این قرن‌ها، چگونه دستگاه حاکمیت و روحانیت گاه دست در دست هم و گاه بر علیه هم، اما در راستای منافع اقتصادی و سیاسی خود، تا به امروز در حرکت بوده‌اند. چرا امروز در بیابان‌های خشک و به‌نام «چاه جمکران» به محل بازدید میلیون‌ها انسان در روز و شب تبدیل شده و آرزوهایشان را در تکه کاغذی به این چاه می‌ریزند تا برآورده شود؟ چرا و چگونه این مردم پذیرفته‌اند که امام زمان قرن‌هاست در آن چاه به‌سر می‌برد و روزی ظهور خواهد کرد؟!

عبید در اشعار و رساله‌های خود، این خرافات مذهبی و معضلات اجتماعی و تاریخی روزگار خود را به نقد کشیده است. وی با جسارت و واقع‌بینی و آگاهی فوق‌العاده‌ای خود، نشان می‌دهد که جامعه ایران چگونه در سیطره و حاکمیت بی‌مایه‌ترین و حقیرترین حاکمان و گرایش‌های مذهبی و سیاسی می‌زیسته است. او نشان می‌دهد که جامعه هفت قرن تا به امروز با وجود مبارزات مردمی و جنبش‌ها و انقلاب‌ها، باز هم از سوی حقیرترین و جانی‌ترین گروه‌های حاشیه‌ای و غیرمولد و اوباشان و آدم‌کشان و غارت‌گران مدیریت می‌شود. عبید سخت کوشیده است تا در اعماق نهادها و گروه‌های اجتماعی، ضد ارزش‌های حاکم بر جامعه را شناسایی و عریان‌تر سازد و ماهیت کریه و غیرانسانی آن‌ها را در مقابل چشمان جامعه قرار دهد.

مجموعه آثار عبید، این واقعیت را آشکار می‌سازد که باید نقد را متوجه ریشه‌ها و اعماق جامعه و اقشار و گروه‌هایی تعمیق داد که هم محل جامعه هستند و هم خطرناک‌کنند. پس روشنفکر امروز جامعه ایران اگر ادبانی مثل عبید را الگو و سرمشق خود قرار ندهد نقشی در تحولات جامعه به عهده نمی‌گیرد و تلاش می‌کند در حاشیه امن جامعه قرار گیرد و تنها به فکر بقای خود باشد.

حاکمیت امروز جامعه ایران، یعنی تشیعی که آمیزه‌ای از مذهب شیعی امامیه (دوازده امامی) همراه با تصوف یا گرایش باطن‌گرایی همان گروه‌های اجتماعی است که با شمشیرهای خونین قزلباش‌های صفوی، این‌بار شمشیر محمد و علی و شریعت را نیز چهل سال است که به روی اکثریت مردم ایران کشیده‌اند و مانند هیولائی هنوز هم از ریختن و مکیدن خود انسان‌ها سیر نشده‌اند. پس حاکمان کنونی جامعه ایران و به‌طور کلی روحانیان شیعی، همان مجموعه به قول عبید «مذهب مختار» را هولناک‌تر و گسترده‌تر و خرافه‌تر بر جامعه ایران حاکم کرده‌اند. در مذهب مختار که به‌گفته رهبرشان خامنه‌ای، «آتش به اختیار» هم مجاز است. بی‌جهت نیست که چند روز پیش «نجفی» که سابقه وزارت و نمایندگی مجلس و شهرداری تهران را به عهده دارد «آتش به اختیار» همسر دوم خود را که ۳۰ سال از خودش کوچک‌تر است در حمام خانه‌اش با شلیک پنج گلوله به قلبش، او را کشت می‌کشد و سپس با استقبال و مهمان‌نوازی پلش جنائی حکومت اسلامی، راهی دادگاه شد تا قربانی را که به دنبال «نان و نام»، آلوده این دستگاه آدم‌کش روحانیت و مردان خداپرست حکومت اسلامی شده بود محکوم کنند و شاید قاتل را تبرئه گردانند! حکومتی که چهل سال است که به‌طور سیستماتیک و بی‌وقفه زنان را سرکوب می‌کند و آن‌ها را در معرض خطرات مختلفی از تحقیر، فقر، تن‌فروشی و تعرض جنسی گرفته تا خودکشی و قتل ناموسی قرار داده است. بنابراین دستگاه روحانیت از زمان عبید تاکنون مفت‌خور، متجاوز، قدرت‌طلب، شهوت‌پرست و پول‌پرست بوده‌اند. به عبارت دیگر در دین و ایمان و خدای این‌ها، غیر از قدرت و شهوت و پول، راه و روش دیگری وجود ندارد.

در پایان می‌توانیم تأکید کنیم که قرن هشتم، که بخش اعظم عمر عبید هم در همین قرن گذشته، یکی از دوره‌هایی است که در آن، ویران‌گری در جامعه ایران به اوج خود رسیده بود. عبید در چنین زمانی زندگی می‌کرد، اما با کمال شگفتی افکار، مواضع و زبان او هیچ‌گونه رنگ و بوی زبان قرن هشتم را ندارد. زبان عبید در عین حال زبان امروز ماست.

عبید یکی از کسانی است که توانسته بهتر از همه ریزمکاری‌های زبان را به کار گیرد و خود را به زبان واقعی جامعه نزدیک کند تا بتواند از یکسو حاکمان وقت را نقد و افشا کند و از سوی دیگر، دردها و رنج‌های مردم آن را به بهترین وجهی توصیف کند. از این جهت است که در زبان عبید، چه در شعر و چه در نثر و حکایت‌هایش کلمات پیچیده، اصطلاحات عربی و خودنمایی را نمی‌بینیم. در واقع او زبان ساده و زودپاب و در عین حال قاطع و استواری را در آثار خود به کار گرفته است.

مطالعه‌های قبلی، به‌ویژه مطالعه اخیر دکتر جلال سبزواری، بر روی آثار عبید نشان می‌دهد که وی چندان توجهی به خیال و تصورات دست‌کم به شکل افراطی ندارد. در سخن او با پیچیده‌گی‌های مرسوم روشنفکری مواجه نیستیم. در نتیجه او به سادگی تمام و بدون پیچیدگی از افکار پیشرو و بالنده خود استفاده کرده است. کنایه و استعاره در سخن او بسیار ضعیف است و شاید بیش‌ترین تخیلاتی که عبید زاکانی استفاده می‌کند، از نوع تشبیه تفضیلی است.

انتقادهای عبید زاکانی از صوفی‌ها، زاهدان و واعظ‌ها متوجه دو نکته اصلی است: یک نکته این‌که این سه قشر ریاکارند و خالی از هرگونه صداقت و واقعیت هستند. دوم این‌که این سه قشر، لذت و شادی در این دنیا را به کام مردم تلخ می‌کنند در حالی که از جهان تخیلی فانی، تعریف و توصیف‌های فریبنده‌ای به طرفداران خود می‌دهند. به همین خاطر عبید همواره در تقابل و نقد آن‌ها سخن می‌گوید.

در یک کلام، شیوه عبید زاکانی در سخنوری، شیرین و بسیار دل‌پذیر است. نثر وی روان و ساده و خالی از زوائد و شعرش سلیس و روان و دور از ابهام و در عین حال دارای واژه‌های منتخب و ترکیبات منسجم و مستحکم است.

پس از این که معرفی و بررسی پایان این نقد و معرفی «کلیات عبید زاکانی» بیش ۴۹۸ صفحه‌ای را به پایان بررم علاقه دارم نخست به دوستانی که این کتاب را نخوانده‌اند به‌ویژه به دوستان اهل فرهنگ و ادب و سیاست، پیشنهاد کنم که از خواندن این کتاب غافل نباشند. چرا که خواندن این کتاب، ما را به نقد تاریخ گذشته می‌برد تا قرن هشتم و متعاقباً ما را مجبور می‌سازد با نگاه تیزبین و عمیقاً انتقادی به تاریخ گذشته بنگریم تا در پرتو آن بتوانیم برای آینده بهتر و انسانی‌تر تلاش سیستماتیک‌تر و هدفمندتر تلاش کنیم و سرنوشت خود و تاریخ‌مان را به قضا و قدر و به دست حوادث احتمالی نسپاریم.

می‌بینیم که طنزپردازهای عبید چه‌قدر گزنده و چه‌قدر واقعی هستند. وی فیلسوف و انسان متفکر و خردورزی است که به وضعیت اجتماعی عصر خود اشراف کامل داشت، مشکلات طبقات مختلف را به‌خوبی می‌شناخت و به موانع تغییر و رشد تفکر در جامعه خودش آگاه بود.

وقتی آثار عبید مثل موش و گربه را می‌خوانیم، ناخودآگاه به این فکر می‌کنیم که انگار بین زمان عبید و زمان ما قرن‌ها فاصله‌ای وجود نداشته است. عبید بسیاری از مسائل مثل ریاکاری‌های حاکمان را در آن دوره دیده و از بیان آن‌ها نترسیده است. در آثارش پر از بیان ریاکاری‌ها، دروغ‌گوئی، ستم حاکمان به مردم، پول‌دوستی، مقام‌پرستی و دین‌پرستی و دین‌پراکنی است که نشان می‌دهد، این مسائل در زمان عبید رواج داشته است.

هر چند از زمانه عبید حدود ۷۰۰ سال می‌گذرد، اما شگفت‌انگیز آن است که هنوز فکر می‌کنیم در زمانه عبید به سر می‌بریم. در زمانه عبید، همچنین قبل و بعد از او و امروز، گویا سرنوشت ما زیستن پرخطر در سلطه حاکمیت‌های سرکوبگر، استثمارگر و قدارمبند است.

مجموعاً در نوشته‌های شوخ‌طبعانه و عدالت‌جویانه عبید، خواننده با فضائی از طنز و هزل و هجو و فکاهه روبه‌رو است که این سبک خواننده را تشویق می‌کند آن‌ها را با رغبت دنبال کند. عبید زاکانی در سروده‌ها و نوشته‌های طنزآمیز خود کوشیده است واقعیت‌های تلخ روزگار خود را به زبانی ساده و شیرین، فساد سیاسی، اخلاقی، حماقت‌ها و

سرکوبگری رجال حاکم عصر خود را به نقد بکشد در واقع، مدل و الگوی مناسبی به ما می‌دهد که امروز دستگاه روحانیت و حکومت اسلامی آن‌ها را عمیقاً مورد نقد و طرد قرار دهیم.

نهایتاً بار دیگر از آقای دکتر جلال سبزواری تشکر می‌کنم که سال‌ها با صبر و شکیبایی و با دقت و وسواس ادبی و سنجیده بی‌نظیری این دیوان با تکمیل کرده و در دسترس جامعه قرار داده است. همچنین از آقای نعمت علیمردی و سایر دوستانی که در طرح و تایپ و چاپ و نشر این کتاب تلاش کرده‌اند، قدردانی کنم.

سه‌شنبه چهاردهم خرداد [جوزا] ۱۳۹۸ – چهارم جون ۲۰۱۹

*علاقه‌مندان می‌توانند این کتاب ارزشمند و خواندنی را از طریق آدرس زیر تهیه کنند:

چاپ و نشر: انتشارات "کتاب ارزان"

Kitab-I arzan

Helsingforsgatan 15

164 78 Kista- sweden

www.arzan.se

+46 70 492 69 24